



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۰/۰۴/۰۹

علی سمیع

پروبلماټیک تمامیت خواهی نوکرپرور و اشراف معامله گر

راه حل چیست؟

خط سوم!

در دوره های شاهي مطلقه، مردم، مخصوصاً مامورين و حاضرین دربار شاه، در اصل جیره خوران و خوش خدمتان بودند. وطن و قدرت از شاه بود. شاه خوش خدمتی های جیره خوران را مدنظر گرفته از وطن و قدرت خود اندکی مسؤلیت اجرایی به آنها لطف می نمود. یعنی راه و ابزار رسیدن به موقف و قدرت، خوش خدمتی به شاه بود زیرا شاه یگانه منبع قدرت، صاحب وطن و دارای تمام صلاحیت ها بود. این مسئله تا امروز در فرهنگ سیاسی حکومتی بعضی از کشور ها احساس می شود. با وجود که نظام شاهي ندارند، باز هم فرهنگ و خصلت خوش خدمتی و جیره خوری تا حالا سر جایش است. چرا؟ زیرا هنوز هم یک نفر، صاحب قدرت و دارای صلاحیت عام و تام است و دیگران سیل بین. اگر رئیس عمومی قدرت، شاه نیست پس در حاکمیت مطلق کمتر از شاه هم نیست. این شیوه کار، ضامن سلامت امنیت و پایداری ثبات است یا عامل تخریب و بربادی نظام؟ چه شیوه باید به پیش گرفته شود؟ اینجا به جواب این پروبلماټیک می پردازیم!

از همه اولتر باید یاد آور شویم که در جریان های سیاسی تمامیت خواه، ارزش نیروی کار و توانایی ها و استعداد فرد نه مد نظر گرفته می شود و نه هم نهادها با مکیدن استعداد های فوق العاده به اوج شگوفایی می رسند. اداره امور در دست یک فرد قرار دارد، دیگران گوش به فرمان و انتظار هدایت اند. چنان تلقی می شود که فردی بر وظیفه گماشته شده، وجدان خود را در برابر معاش، فروخته و حق السکوت گرفته است. موقف که او کار می کند، بدون صلاحیت است، قانون تنها موقف رسمی اش را ساخته است، مسؤلیت اش را حاکم مطلق، یا معین می کند یا هم نمی کند. حالا برای اینکه اندکی مسؤلیت اجرایی آن هم تحت نظر حاکم مطلق و رئیس قدرت بدست آورد، باید در خوش خدمتی از هفت خوان رستم بگذرد. این شیوه برخورد را در زبان عامیانه جیره خوری یا جیره دهی گویند. نظام جیره ده یا جیره خورپرور، حسی مالکیت بر وطن، نظام و حکومت را حتا از کسانی هم می گیرد که در جایگاه معاون رئیس قدرت قرار دارند. در عین حال خوش خدمتی و جیره خوری را جزء از فرهنگ سیاسی و اجتماعی، ارزش و خصلت مردم می سازد. مثلاً معاون رئیس قدرت از دید قانونی و حقوقی آن قدر بی صلاحیت می باشد که اگر روزی برایش اجازه داده شود تا در یکی از همایش های مردمی صحبت کند یا مسؤلیت تقسیم چند بسوه زمین (آن هم تحت نظر و به اجازه رئیس قدرت) برایش داده شود، باید در عین انجام وظیفه و سخن رانی، ده بار از رئیس قدرت تشکری و سپاسگزاری نماید!

بسیاری ها این شیوه کاری نزدیک به شاهي مطلقه را یگانه راه ثبات و امنیت می پندارند. اما من، این شیوه یا برخورد سیاسی را تمامیت خواهی نوکرپرور می نامم. از دید علم سیاست، احیای فرهنگ و خصلت جیره خوری و خوش خدمت پروری تمامیت خواه، فاکتور اساسی تزلزل و ناپایداری ثبات سیاسی و امنیت ملی کشور ها تلقی می شود، مخصوصاً در کشوری که جغرافیای اجتماعی و سیاسی فعلی اش مساعد نباشد. این مسئله چندان

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړيکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

يادونه: دليکنې دليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خبر و لولئ

تو هم نیست، ماکیاولی قرن ها پیش از نقطه نظر ریالیزم سیاسی با تشریح دو نوع ساختار قدرت طور ذیل پرداخته است:

«حکومت تمام ممالکی که از تاریخ آنها مطلعیم از دو حال خارج نیست یا فقط یک پادشاه مطلق بر آن حکمرانی می کند و سایرین نوکر های خصوصی او هستند و عده مخصوص که شامل مراحم و الطاف او می باشند در اداره کردن امور آن مملکت کمک می کنند و این اشخاص وزراء او بشمار می روند یا اینکه یک پادشاه در آنجا سلطنت می کند با عده اعیان و اشراف که هر یک لقب و مقام و قلمرو مخصوص دارند، این لقب و مقام را پادشاه به آنها اعطا نکرده بلکه از زمانهای قدیم ارثاً به آنها رسیده و جزء دارایی آنها می باشد و هر یک از آنها ایالت یا ولایت و اتباع مخصوص خود را شخصاً اداره می کند. و اتباع آنها این نجباء را حکمرانان حقیقی خود می پندارند و نسبت به آنها محبت و علاقه مخصوص نشان می دهند» (ماکیاولی، شهریار، 38).

از دید ماکیاولی مملکت که دارای نظام شاهی مطلقه باشد، دارای مردم متحد و سرسپرده نیز می باشد. از اینرو قدرت های بیگانه یا متخاصم تنها با اتکا به توان نظامی خویش می توانند قشون پادشاه را متلاشی و اداره مملکت اش را بدست گیرند زیرا امید برای شورش ها و سازش های داخلی به نفع شان وجود نمی داشته باشد. اگر قشون و حاکمیت پادشاه مطلق فرو بپاشد، اداره آن مملکت خیلی آسان است زیرا مردم که در گذشته سرنهاده یگانه پادشاه بودند، در آینده هم نوکرگونه زندگی می کنند. کشور در گذشته هم از آنها نبوده، در آینده هم از آنها نمی باشد. اغلباً در چنین مملکت ها، حسی وراثت بر مملکت رواناً ناچیز و تضعیف می گردد. چنانکه گفتیم، مردم حسی مالکیت و وراثت بر مملکت را نمی داشته باشند. از اینرو فرق نمی کند پادشاه کی است، آنها نه قبل از گذشته نیروی قابل استفاده بر خلاف پادشاه بوده اند و نه پس از حاکمیت پادشاه جدید، فاکتور تهدید شده می توانند. آنهای که در گذشته نوکر و جیره خور پادشاه مطلق بودند همچنان به جیره خوری و نوکری خود ادامه خواهند داد. اما در زمینه مملکت که دارای پادشاه و اعیان و اشراف بی شمار می باشد، قدرت های متخاصم با تأمین روابط با یک تعداد اشراف ناراضی، بسادگی می توانند مملکت را تسخیر و زمام امور را بدست گیرند. در این زمینه ماکیاولی قرار ذیل مثال می آورد:

«ما در عصر خود نمونه و مثال از هر دوی این حکومت ها را داریم یکی سلطان عثمانی و دیگری پادشاه فرانسه. سرتاسر مملکت عثمانی را یک سلطان مطلق اداره می کند و سایرین نوکرهای او هستند و تمام مملکت به ولایات تقسیم شده و به هر ولایتی یک حاکم می فرستند و به میل خود هر آن بخواهند و اراده کنند آنها را عزل و نصب می نمایند اما سلطنت فرانسه این طور نیست زیرا اطراف شاه را عده زیادی از نجبای قدیمی فرانسه احاطه نموده اند که هر یک از طرف رعایای خود محترم شمرده شده و رعایا کاملاً مطیع آنها می باشند. مقام و لقب ارثی هر یک از اینها کاملاً تثبیت شده است و پادشاه شخصاً نمی تواند این مقام و لقب و قلمرو را از یکی از آنها منتزع کند مگر در مقابل خطر جانی برای شخص پادشاه.

ولی برعکس ممالکی که مانند مملکت فرانسه است ورود بدانجاها با کمک اشخاص ناراضی که همیشه در میان آنها بوده و حاضر برای تغییرات اوضاع فعلی آن ممالک هستند به سهولت میسر خواهد بود یعنی همین قدر که موافقت یک یا چند نفر از نجبا و اعیان آن ممالک به عمل آمد وارد شدن بدانها چندان اشکال نخواهد داشت» (ماکیاولی، شهریار، 39).

بنابراین استفاده از شیوه های شاهی مطلقه در کشور ما، تقریباً معنی برگشت به گذشته های قیل از انقلاب را میدهد، در حالی که افغانستان امروز در واقع دارای چهره و جغرافیای سیاسی متفاوت از 40 سال پیش را دارا است. افغانستان قبل از انقلاب دارای پادشاه مطلق و ملت مطیع و کارمندان جیره خور بود. اما افغانستان دوران جنگ های مجاهدین با جمهوری دیموکراتیک افغانستان و پس از آن جنگ های داخلی میان گروه های مجاهدین، در حقیقت اشراف و اعیانی را تولد نمود که افتخارات و داشته های سیاسی آنها مربوط کارنامه های (خوب و بد) خود شان می شود و از حاکم یا رئیس قدرت امروزی آنها خیرات نگرفته اند. افغانستان امروز در حقیقت مخلوط هر دو نوع ساختاری که توسط ماکیاولی تشریح شده، می باشد. ما جریان های را داریم که بر احیای حاکمیت و تصاحب مطلق یک فرد بر کل امور باورمند اند. یعنی در چوکات جمهوریت و دیموکراسی، تمامیت خواه اند. همچنان مردمی را داریم که داشتنن وظیفه بدون صلاحیت و جیره خوری و خوش خدمتی در درگاه رئیس قدرت را بخود افتخار میدانند. در عین حال افغانستان امروزی دارای چهره های که در سطح اشراف و اعیان رسیده اند نیز می باشد. از دید قومی یا گروهی دارای مناطق و حامیان بخصوص خود اند و اگر سهم در دستگاه قدرت بدست آورند، آنها حق خود می دانند نه لطف و مرحمت رئیس قدرت.

حال اگر درست متوجه شویم، پس یک طرف با پیشکش نمودن تمامیت خواهی سیاسی، بر احیای رژیم نزدیک به شاهی مطلقه و پرورش گروه ها و افراد جیره خور و خوش خدمت، پا می فشارد و طرف یا طرف های دیگر بر حفظ اشرافیت و نجابت خود و اولاد های خود بر ساحه، منطقه و قوم خویش تأکید دارند.

هر دو جریان برای امنیت و ثبات پایدار و آزادی انسان های وطن دوست و زحمت کش، تهدید تلقی می شود. جیره خوران و خوش خدمتان یا به گفته ماکیاولی «نوکران» رئیس قدرت از دید روانی هرگز خود را صاحب و وارث وطن نمی پندارند. در صورتی سقوط حاکمیت رئیس قدرت، در کمترین وقت به خدمت حاکم بعدی قرار می گیرند تا جیره بدست آورند. در بسیاری موارد در بدل جیره بیشتر حتما آماده خیانت هم می شوند. از همین خاطر، جیره خوری از درگاه حاکمان پاکستان، ایران، عربستان، شوروی، ایالات متحده و ...، اصلاً در فرهنگ سیاسی ما ننگ پنداشته نشد بل افتخار بود و هست. در 20 سال گذشته هم دیدیم که حاکم یا رئیس قدرت، تبدیل شده است اما جیره خوران و خوش خدمتان همیشه آماده خدمت در هر نوع شرایط بوده اند. نظم فکری برای خدمت به وطن ایجاد نشده است. مبارزه و رقابت، در چوکات خوش خدمتی و جیره خوری در درگاه صاحبان قدرت میان یک تعداد جریان داشته است.

موجودیت اشراف و نجای که سرنوشت اقوام و گروه های اجتماعی را در دست دارند هم در دو صورت تهدید آمیز می باشد. اول اینکه بر خلاف رئیس قدرت، متحد می شوند، قدرت را بدست می گیرند و مرکزیت نظام را فرو می پاشانند. دوم اینکه یک تعداد ناراضی با قدرت های متخاصم بیرونی یکجا یا همکار شده باعث تضعیف نظام و برپادی کشور می شوند تا قدرت قسمی یا منطقی خود را حفظ نموده باشند.

قابل ذکر است که اگر موجودیت اشراف و نجای با افتخار و قسماً دارای اقتدار مردمی، بخشی از تهدید ها و مشکلات سیاسی ما می باشد، بخشی دیگری لنگش کار در احیای جریان تمامیت خواهی نزدیک به شاهی مطلقه و فرهنگ جیره خوری و خوش خدمت پروری سیاسی نهفته است.

در عصر و دوران ماکیاولی باقی نمانده ایم. همین وضعیت فعلی افغانستان که دارای هر دو حالت یاد شده توسط ماکیاولی است، تغیر ساختاری و کیفی را نشان میدهد. جهان از دوران ماکیاولی تا امروز انقلاب صنعتی، انقلاب روشنگری، انقلاب فرانسه، انقلاب 1848 اروپا و انقلاب بلشویک را پشت سر گذاشته و در امر تغیر و تبدیل اقتدار حاکم به اقتدار جدید، تجربه های زیادی در دسترس قرار دارد. انقلاب ها همیشه به هدف فروپاشی قشر حاکم و ایجاد قشر بهتر و خوبتری رخ داده اند. مثلاً لنین رهبر انقلاب بلشویک و بنیانگذار اتحاد جماهیر شوروی با شعار «زمین و آزادی» قشر دهقان و زحمت کش را به تصاحب و تسخیر زمین از فیودال ها ترغیب، منسجم ساخت و از بردگی آزاد نمود. این انسجام دهی او، از یکسو باعث نابودی فیودال ها در سراسر روسیه شد و از سوی دیگر حسی صاحب کشور بودن را در برابر شاهی مطلقه نوکر پرور، در وجود دهاقین زحمت کش زنده ساخت. با این کار، تغیرات کیفی و بنیادی را ایجاد نمود. این مسئله مستقیماً تأثیر روانی سیاسی و روانی فرهنگی دارد. حالا اگر ما مردم را به فرهنگ جیره خوری و خوش خدمتی به درگاه رئیس قدرت وا می داریم، پس واضح است که حسی مالکیت شان بر وطن نابود و از پی بهترین جیره ده خواهند رفت، نه اینکه در راستای ختم حاکمیت اشراف و اعیان منطقی به مبارزه آزادی خواهی رو خواهند آورد!

چنان که در بالا یادآور شدیم، جریان تمامیت خواهی نوکرپرور باعث می شود تا نهاد ها چانس مکیدن استعداد های فوق العاده را از دست دهند و به اوج شگوفایی نرسند زیرا رئیس قدرت به تنهایی خود و کوچک غیر مردمی بودن حلقه داخلی اش نمی تواند روحی زندگی بخش را به وقت و به وعده در وجود نهاد های حکومتی از مرکز تا دهکده بدمد. این شیوه از یکسو باعث تضعیف و ناتوانی نهاد های حکومتی و از سوی دیگر باعث رکود و فوت استعداد های واقعی در کشور می شود.

پس راه حل چیست؟

راه حل این است که در بحث قدرت همه طرف ها و شاملین جریان ها و مسوولین دستگاهی دولت و حکومت باید خود را صاحب وطن احساس کنند نه جیره خور، خوش خدمت و یا به گفته ماکیاولی، «نوکران پادشاه». بناً، از برای اینکه اشراف معامله گر و قدرت طلب واقعاً تضعیف گردند، باید مردم را مستقیماً از چنگ آنها بیرون ساخته در قدرت سهیم و صاحب خاک و ملک و دولت سازیم تا قشر جدید سیاسی بمیان آید. برای اینکار از همه اولتر باید جریان احیای حاکمیت مطلق و تصاحب یک فرد بر کل امور مملکت (تمامیت خواهی نوکرپرور) که باعث رشد جیره خوری و خوش خدمت پروری می شود، خاتمه داده شود تا تفاوت کیفی و بنیادی میان حاکمیت مردم و حاکمیت اشراف معامله گر به میان آید. یعنی قدرت را در ساختار و محور دولت حفظ نماییم، مردم و کارمندان را واقعاً

صاحب آن سازیم، صلاحیت ها و مسوولیت ها را از چنگ رئیس قدرت کشیده به موقف های رسمی از سمت رئیس جمهور تا معاونین رئیس جمهور، وزارت ها، معینیت ها، ریاست های عمومی و بالترتیب تا سطح ولسوالی و مأمورین پایین رتبه، در روشنایی قانون و مقررات تقسیم نماییم. هیچ کس به هیچ کسی مسوولیت و صلاحیت، جیره ندهد. هیچ کسی صلاحیت و مسوولیت های قانونی کسی را تصاحب نتواند. با اینکار از یکسو اشرافیت دوباره تولید نمی شود و از سوی دیگر فرهنگ جیره خوری و خوش خدمت پروری خاتمه یافته همه خود را صاحب و وارث حقیقی مملکت و نظام می پندارند.

حال اگر پروبلماتیک فرهنگ سیاسی و دولت داری افغانستان را درست شناسایی و تشریح نموده باشیم، پس پیشنهاد فوق را باید همچو یگانه نیاز و راه حل بدانیم. رئیس قدرت اولین فردیست که جریان تمامیت خواهی نوکرپرور را متوقف و جریان تقسیم صلاحیت های حکومتی را نه بشکل حاکم مطلق بل از راه های قانونی و قانون سازی کشور می تواند آغازگر باشد. تمامیت خواهی نوکرپرور راهی نادرست و کژ است، آنرا با تقسیم صلاحیت ها به نهاد های حکومتی و حفظ اقتدار سیاسی در مرکز کشور، می تواند راست و درست سازد و سطح تهدید های بی ثبات ساز را ناچیز گرداند. اشتراک نمودن مردم در انتخابات، بمیان آمدن جریان های انتقادی بی شمار، فدرال خواهان، تجزیه طلبان، جریان های فرعی راستگرای افراطی، انزواگرایان مسلح، مردم نا امید شهری و امثالهم، همه فاکتور های فعال اما غیر منسجمی اند که هم بر خلاف تمامیت خواهی نوکرپرور می رزمند و هم بر خلاف اشراف معامله گر. در صورتی که رئیس قدرت کشور، این باریکی را متوجه نشود و به راست و درست سازی فرهنگ سیاسی، نظام سیاسی و ساختار حکومتی کشور نپردازد، پس دیر یا زود، خط سوم در ساختار مبارزه ایدئولوژیک، با انسجام و عملیاتی سازی تمامی توده های مخالف فوق الذکر، به عنوان راه حل نهایی بمیان خواهد آمد و بساط تمامیت خواهان نوکرپرور و اشراف معامله گر را یکجا، بر خواهد چید.

علی سمیع
نامزد دوکتورای اقتصاد جهانی
پوهنتون کورویونس بوداپست